



RESEARCH ARTICLE

An Introduction to Public Policy in the Islamic Republic with a Jurisprudential Approach


Mohammad Khezri¹, Seyed Mohammad Reza Ahmadi Tabatabaei^{2*} 

1. PhD Student of Public Policy, Faculty of Theology, Law, and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Email: Khezri2014@gmail.com

2. Associate Professor of Political Science, Faculty of Islamic Education and Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Tabatabai@isu.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2025.101195>

Received: 21 April 2024
Accepted: 2 October 2024

ABSTRACT

This article examines the role of religious teachings and jurisprudence in public policy in the Islamic Republic of Iran. As a system claiming to fulfill the objectives of Sharia, policy in the Islamic Republic must be grounded in religious principles and the aims of Sharia. Neglecting this issue may lead to misinterpretations or the ineffective adoption of secular models, which have fundamentally different roots from the goals of a religious system. The main question of this research is how public policy can be properly defined and aligned with religious values within this framework. The findings indicate that jurisprudential teachings, jurisprudential principles, and the objectives of Sharia should serve as the primary framework for decision-making. This approach can contribute to achieving the goals of the Islamic system.

Keywords: Public Policymaking, Islamic Republic, Islamic System, Jurisprudential Rules, Purposes of Sharia.

Citation: Khezri, Mohammad; Ahmadi Tabatabaei, Seyed Mohammad Reza (2025). An Introduction to Public Policy in the Islamic Republic with a Jurisprudential Approach. *Iranian Journal of Public Policy*, 11 (1), 115-133.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2025.101195>

Published by University of Tehran.



This Work Is licensed under a [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)



مقاله پژوهشی

درآمدی بر سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی با رویکرد فقهی

محمد خضری^۱، سید محمدرضا احمدی طباطبایی^{۲*} 

۱. دانشجوی دکتری سیاستگذاری، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
* رایانامه نویسنده مسئول: Khezri2014@gmail.com

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، تهران، ایران
رایانامه: Tabatabai@isu.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2025.101195>

تاریخ دریافت: ۲ اردیبهشت ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۱ مهر ۱۴۰۳

چکیده

این مقاله به بررسی نقش آموزه‌های دینی و فقهی در سیاستگذاری عمومی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. به‌عنوان نظامی که مدعی تحقق اهداف شریعت است، سیاستگذاری در جمهوری اسلامی باید بر پایه اصول دینی و مقاصد شریعت استوار باشد. عدم توجه به این موضوع ممکن است به برداشت‌های نادرست یا اقتباس ناکارآمد از مدل‌های سکولار بینجامد که ریشه‌هایی متفاوت با اهداف نظام دینی دارند. پرسش اصلی این پژوهش چگونگی تبیین و تنظیم سیاستگذاری عمومی در چارچوب ارزش‌های دینی است؟ یافته‌ها نشان می‌دهند که آموزه‌های فقهی، قواعد فقهی و مقاصد شریعت می‌توانند به‌عنوان چارچوب اصلی در تصمیم‌گیری‌ها مورد استفاده قرار گیرند. این رویکرد می‌تواند به تحقق اهداف نظام اسلامی کمک کند.

واژگان کلیدی: سیاستگذاری عمومی، جمهوری اسلامی، نظام اسلامی، قواعد فقهی، مقاصد شریعت.

استناد: خضری، محمد؛ احمدی طباطبایی، سید محمدرضا (۱۴۰۴). درآمدی بر سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی با رویکرد فقهی. فصلنامه

سیاستگذاری عمومی، ۱۱ (۱)، ۱۱۵-۱۳۳.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2025.101195>



ناشر: دانشگاه تهران.

مقدمه

با سقوط نظام پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی که منجر به استقرار جمهوری اسلامی گردید، جامعه شیعی ایران برای نخستین بار به حکومت دینی به زعامت فقها دست یافت. از آن پس نه تنها ولی فقیه در رأس نظام قرار گرفت، بلکه با تلاش‌های مجلس خبرگان قانون اساسی کوشیده شد تا ساختار سیاسی و اجتماعی نیز در گام نخست با نظام سیاسی حاکم هماهنگ و تا حدودی مبتنی بر مبانی و آموزه‌های فقهی شیعی طراحی شود. از منظر تاریخی، فقه شیعه مراحل تکاملی را تا دوره استقرار نظام اسلامی در ایران طی کرده است و از این رو شاهد دگرگونی‌های گوناگونی بوده است. در هر دوره، فقها با ژرف‌نگری در عرصه فقاقت و اجتهاد گام‌های نویی برداشته و بیش از پیشینیان بر غنا، گستره و ژرفای فقه افزوده‌اند. هر یک از پژوهشگران این عرصه بر مبنا و اعتباری خاص مراحل را برای سیر تکاملی فقه شیعه در نظر گرفته‌اند. از این رو، وحدت نظری میان پژوهشگران پیرامون مراحل و آغاز و انجام هر مرحله وجود ندارد. در این میان می‌توان به تقسیم‌بندی ده مرحله‌ای تاریخی اشاره کرد که به ترتیب شامل عصر پیامبر (ص) تا عصر صادقین، عصر صادقین، عصر رضوی، عصر عسکریین، عصر نواب و سفرای چهارگانه، عصر غیبت کبری تا شیخ طوسی، عصر فترت از شیخ طوسی تا ابن ادریس، عصر بازسازی فقه از ابن ادریس تا عصر علامه حلی، دوران فترت دوم و عصر تجدید اجتهاد می‌گردد (Amid Zanjani, 2005: 43-50). همچنین، طبقه‌بندی شش مرحله‌ای از آیت‌الله هاشمی شاهرودی بر مبنای منابع فقهی موجود که شامل پایه‌گذاری فقه استدلالی، جهش و شکوفایی، استقلال، تقابل عقل‌گرایی و اخباری‌گری، اعتدال و میانه‌روی و در آخر مرحله‌ی کمال و بالندگی می‌گردد (Hakim, 2003: 277). ما در این پژوهش با توجه به نقش فقه شیعه در حکومت و به تبع آن در سیاست، سه دوره تکاملی مدنظرمان می‌باشد. دوره نخست از شکل‌گیری فقه تا پیش از صفویه را در بر می‌گیرد. طی این مدت، شیعیان عمدتاً در شرایط تقیه، انزوا و عزلت‌نشینی بودند و با توجه به مخاطرات گوناگون، دغدغه اکثر آن‌ها حفظ جان، مال، عرض و ناموس خود بوده است. لازم به ذکر است که پس از حمله مغولان به ایران و بلاد اسلامی و فروپاشی خلافت بغداد و حکومت متعصب غزنویان و سلجوقیان، زمینه توسعه در آموزه‌های شیعی و گسترش جمعیت شیعیان در بلاد اسلامی به تدریج فراهم آمد. در این دوره، برخی از احکام فقهی در قالب گزاره‌های سیاسی در خلال مباحث فقهی به تدریج مطرح می‌شده است (Mozafar, 2004: 313). دوره دوم از صفویه آغاز می‌گردد. دوره‌ای که برای نخستین بار نظریه‌پردازی‌های سیاسی توسط فقهایی همچون محقق کرکی (محقق ثانی)، علامه مجلسی و شهید ثانی صورت پذیرفت. اینان در زمان شاه طهماسب صفوی به مقام شیخ‌الاسلامی رسیدند و با ورودشان به دربار شاه، مسائل و رویکردهای نوینی به جهت نزدیکی با حکومت متوجه فقه گردید (Amid Zanjani, 2005: 284-296). از دوران صفویه، فقه سیاسی در ایران بر اساس آموزه‌های شیعی در عصر غیبت توسعه یافت و کتاب‌های مختلفی در تبیین شرایط جدید به وجود آمده و همچنین شروح مختلفی بر نهج‌البلاغه حضرت امیر (علیه‌السلام) و نامه پنجاه و سوم ایشان که مشتمل بر سیاست‌گذاری دینی در حوزه عمومی است، نگاشته شد. در دوره سوم که با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی به عرصه ظهور رسید، نظریه‌ها و مبانی سیاسی فقه شیعه از جمله ولایت فقیه به رهبری امام خمینی (ره) که چند دهه پیش‌تر مطرح شده بود (Imam Khomeini, 2013). در قالب یک نظام سیاسی عینیت یافت و به دیگر سخن، فقه سیاسی به مرتبه‌ی نظام‌سازی ارتقا یافت. لازم به یادآوری است که نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران، هر چند در استمرار نظام مشروطه‌خواهی محقق شد، اما از جهت بن‌مایه فقهی، چندان متأثر از اندیشه‌های فقها و زعمای دینی مشروطه‌خواه مانند آخوند خراسانی و علامه نایینی نبود و مشرب فقهی آن با رویکرد شیخ شهید فضل‌الله نوری سازگاری بیشتری داشت (Mirbagheri, 2012: 22). نظام سیاسی مشروطه بر اساس حفظ اصل نظام پادشاهی و تحدید قدرت سیاسی شاه و نظارت نمایندگان ملت بر امور عمومی و دخل و خرج دولت و مواردی از این دست تحقق یافت؛ اما این نظام نتوانست به طور کامل به عدالت و پاسخگویی مورد انتظار جامعه دست یابد. به دنبال انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، نظام سلطنتی به کلی ملغی شد و نظام اسلامی با قانون اساسی جدید و نظارت و ولایت فقها و در رأس همه، ولی فقیه استقرار یافت. این تغییر بنیادین، نه تنها ساختار سیاسی، بلکه مبانی فکری و حقوقی حکومت را نیز دگرگون کرد. رهبر انقلاب

اسلامی، امام خمینی (ره)، به عنوان پیشوا و نظریه‌پرداز اصلی این دوره، با طرح نظریه حکومت اسلامی که بر پایه ولایت فقیه استوار بود، توانستند فقهی بالنده و ناظر به تمام مسائل زندگی فردی و اجتماعی انسان را از ساحت نظر به عمل و امر سیاسی منتقل کنند. این نظریه، اگرچه مورد استقبال بخشی از جامعه قرار گرفت، اما با چالش‌ها و انتقادهایی نیز مواجه شد. با قانون اساسی جدید و اصلاحات و بازنگری قانون اساسی، سیاستگذاری در حوزه عمومی دستخوش تغییر و دگرگونی عمده‌ای یافت و رویکردی مبتنی بر آموزه‌های دینی و فقهی جایگزین نظام پیشین شد. با این حال، این تغییرات همواره با بحث‌ها و اختلاف‌نظرهایی درباره‌ی میزان تطابق با نیازهای جامعه و واقعیت‌های روز همراه بوده است. در این راستا، پرسش‌های متعدد و مهمی در خصوص چگونگی سیاستگذاری و جهت‌دهی به سیاست‌های کلان عمومی مطرح می‌شود. این پرسش‌ها نه تنها از جنبه نظری، بلکه از منظر عملی نیز حائز اهمیت هستند و می‌توانند تأثیرات گسترده‌ای بر سرنوشت جامعه داشته باشند. آیا سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی، به عنوان یک نظام اسلامی فراگیر، می‌تواند به طور کامل بر اصول و الگوهای سیاستگذاری عمومی در نظام‌های غیراسلامی استوار باشد؟ آیا این امر با ماهیت دینی و ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی سازگار است؟ چه تشابهات و تمایزاتی میان این دو نظام وجود دارد؟ و آیا این تمایزات می‌توانند به عنوان نقاط قوت یا ضعف در فرآیند سیاستگذاری تلقی شوند؟ آیا جمهوری اسلامی با تکیه بر فقه شیعه، توانایی تدوین سیاست‌های کارآمدی را دارد که به توسعه و پیشرفت پایدار و همه‌جانبه بیانجامد؟ و آیا فقه شیعه به تنهایی می‌تواند پاسخگوی تمامی نیازهای پیچیده‌ی دنیای مدرن باشد؟ فقه شیعه در این مسیر از چه ابزارها و مکانیزم‌هایی می‌تواند بهره‌برداری کند؟ و آیا این ابزارها به اندازه کافی انعطاف‌پذیر و کارآمد هستند؟ و الگوی مناسب برای توسعه و پیشرفت کشور، با توجه به شرایط بومی و ملی از یک سو و آموزه‌های دینی از سوی دیگر، چگونه باید طراحی شود؟ آیا می‌توان میان این دو جنبه تعادل برقرار کرد یا همواره یکی بر دیگری ارجحیت خواهد داشت؟ پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها مستلزم پژوهش‌های گسترده و عمیق است. با این حال، آنچه مسلم است این است که بدون نگاهی نقادانه و واقع‌بینانه، نمی‌توان به راهکارهای مؤثر و پایدار دست یافت. در این پژوهش، با توجه به ادعای جمهوری اسلامی بر تحقق اهداف شریعت و جایگاه برجسته فقه در تحقق این مدعا، تلاش شده است به این پرسش محوری پرداخته شود که با توجه به اهداف مورد نظر شارع مقدس و نقش بنیادین فقه در دستیابی به اهداف مادی و معنوی پیشرفت، سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی چگونه باید به طور دقیق و نظام‌مند صورتبندی (استخراج یا تعریف) و مفصل‌بندی (تفصیل یا تبیین) شود؟ این پرسش از آن جهت اهمیت دارد که سیاستگذاری عمومی در یک نظام دینی مانند جمهوری اسلامی، نه تنها باید پاسخگوی نیازهای مادی جامعه باشد، بلکه باید همسو با ارزش‌ها و اهداف معنوی نیز باشد. در این راستا، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های نوین در حوزه مقاصد شریعت و نیز قواعد فقهی که به عنوان چارچوبی برای تفسیر و تطبیق احکام دینی با نیازهای روز جامعه تلقی می‌شوند، تلاش شده است پاسخی برای این پرسش کلیدی ارائه شود. این دیدگاه‌ها می‌توانند به عنوان ابزاری برای انعطاف‌پذیری و کارآمدی بیشتر فقه در عرصه سیاستگذاری عمومی مورد استفاده قرار گیرند. البته با توجه به محدودیت‌های این مقاله، این نوشتار را می‌توان مقدمه‌ای برای بررسی گسترده‌تر این موضوع تلقی کرد. پرداختن به این موضوع به صورت جامع و عمیق، نیازمند پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و بررسی تجربیات سایر کشورها در حوزه سیاستگذاری دینی است. هرچند در ظاهر، سیاستگذاری عمومی در نظام‌های دینی و سکولار دارای جهت‌گیری‌ها و ساختارهای مشترکی برای پیشرفت و توسعه است، اما تفاوت‌های بنیادین در مبانی فلسفی و ارزشی این دو نظام باعث می‌شود که نتوان به سادگی از الگوهای سکولار در نظام‌های دینی استفاده کرد. نادیده‌گرفتن مقاصد دینی، رویکرد اسلامی و تمرکز بر فرآیند توسعه و پیشرفت می‌تواند منجر به تعارض‌ها و چالش‌های متعددی شود. این تعارض‌ها نه تنها می‌توانند مانع تحقق اهداف توسعه‌ای شوند، بلکه ممکن است به بحران‌های هویتی و اجتماعی نیز دامن بزنند. در نتیجه، سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی، به عنوان یک نظام مدعی تحقق اهداف شریعت، باید مبتنی بر شناسایی همه‌جانبه ابعاد مسائل، با توجه به مقاصد و اهداف شریعت باشد و نه صرفاً استنباط احکام جزئی بدون در نظر گرفتن تمامی ابعاد مسئله. این رویکرد جامع‌نگر، تضمین می‌کند که سیاست‌ها نه تنها با ارزش‌های دینی همسو باشند، بلکه پاسخگوی نیازهای جامعه نیز باشند.

به تعبیر علامه نایینی در رساله تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، این فرآیند باید معطوف به تحقق مصالح نوعیه باشد. یعنی سیاست‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که منافع عمومی و مصالح کلی جامعه را در اولویت قرار دهند، نه منافع فردی یا گروهی. این نگاه کل‌نگر و مصلحت‌محور، می‌تواند راهگشای بسیاری از چالش‌های پیش‌روی سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی باشد. بنابراین، بهره‌گیری از رهیافتی جامع‌نگر تحت زعامت فقیه در سیاستگذاری عمومی جمهوری اسلامی، که بر پایه تعالیم دینی و فقهی استوار است، با توجه به جایگاه بنیادین فقه شیعه، امری ضروری است. این رهیافت نه تنها به حفظ هویت دینی نظام کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به عنوان راهکاری برای پاسخگویی به نیازهای پیچیده جامعه امروز نیز عمل کند. از این منظر، ملاک کارآمدی نظام اسلامی، تحقق مقاصد شریعت، همراه با حفظ ارزش‌های دینی، اسلامی است. در این مسیر، توجه به مقاصد شریعت از یک سو، قواعد فقهی از سوی دیگر و همچنین ملاحظه شرایط و اقتضائات زمانی که شامل تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌شود، از اهمیت بسزایی برخوردار است. این نگاه جامع و متوازن، می‌تواند تضمین‌کننده تحقق اهداف کلان نظام اسلامی باشد و از بروز تعارض‌ها و چالش‌های ناخواسته جلوگیری کند. در واقع، تنها با در نظر گرفتن این ابعاد مختلف است که می‌توان به سیاستگذاری‌هایی دست یافت که هم پایبند به اصول دینی باشند و هم پاسخگوی نیازهای روز جامعه. این نوشتار از چند جهت از دیگر آثار مشابه در این حوزه متمایز است. نخست، این مقاله با تمرکز بر نقش فقه در سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی به عنوان نظامی با ادعای تحقق اهداف شریعت، به شکلی نظام‌مند و جامع، به بررسی تعامل میان آموزه‌های دینی و فرآیندهای سیاستگذاری می‌پردازد. این رویکرد که کمتر در آثار دیگر به آن پرداخته شده است، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فقه شیعه می‌تواند به عنوان چارچوبی برای تصمیم‌گیری‌های کلان در یک نظام دینی عمل کند. دوم، مقاله با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی مانند قواعد فقهی و مقاصد شریعت، تلاش می‌کند تا پلی میان سنت فقهی و نیازهای مدرن سیاستگذاری عمومی ایجاد کند. این نگاه، که از یک سو به اصول ثابت شریعت پایبند است و از سوی دیگر به شرایط متغیر جامعه توجه دارد، رویکردی نوین و پویا را ارائه می‌دهد که در دیگر آثار کمتر دیده می‌شود. سوم، مقاله با تحلیل تطبیقی سیاستگذاری در نظام‌های دینی و سکولار، تفاوت‌های بنیادین این دو را به روشنی تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نظام جمهوری اسلامی می‌تواند با تکیه بر فقه، سیاست‌هایی همسو با ارزش‌های دینی و در عین حال پاسخگو به نیازهای جامعه طراحی کند. این تحلیل که با استناد به منابع فقهی و تجربیات تاریخی انجام شده، به مقاله عمق و غنای نظری بخشیده است. در نهایت، مقاله با ارائه راهکارهایی برای کاربرت قواعد فقهی و مقاصد شریعت در سیاستگذاری، گامی فراتر از توصیف صرف برداشته و به ارائه الگویی عملی برای سیاستگذاران در جمهوری اسلامی پرداخته است. در این نوشتار، پس از بررسی مفاهیم کلیدی شامل سیاستگذاری عمومی، فقه و جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مدعی تحقق اهداف شریعت در بخش چارچوب مفهومی که به عنوان پایه‌های نظری پژوهش محسوب می‌شوند، در بخش تحلیلی به سیاستگذاری عمومی در نظام‌های غیراسلامی به صورت اجمالی و مختصر پرداخته خواهد شد. این بررسی اجمالی به درک بهتر تفاوت‌ها و شباهت‌های میان نظام‌های دینی و سکولار کمک می‌کند و زمینه تحلیل دقیق‌تر سیاستگذاری در جمهوری اسلامی را فراهم می‌سازد. سپس، تلاش می‌شود در بخش رویکرد فقهی به سیاستگذاری، چارچوبی مناسب و نزدیک به الگوی مطلوب برای سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی، با هدف تحقق مقاصد شریعت و مبتنی بر قواعد فقهی، تا حدودی تبیین و روشن شود.

چارچوب مفهومی

سیاستگذاری عمومی

از منظر شافریتز^۱ و همکارانش، یعنی راسل^۲، بوریک^۳ و هایدی^۴، سیاستگذاری عمومی عبارت است از یک تصمیم پایدار از سوی منبع واجد حق فرمانروایی که عموم مردم را در یک قلمروی سیاسی در بر می‌گیرد (Shafritz and Others, 2008: 5). این تعریف بر نقش مرجعیت قانونی و حاکمیتی در اتخاذ تصمیماتی تأکید دارد که بر زندگی عمومی تأثیر می‌گذارد. در همین راستا، اندرسون^۵ نیز با نگاهی دقیق و جامع به مفهوم سیاستگذاری عمومی، آن را مجموعه‌ای از اقدام‌ها یا بی‌اقدامی‌هایی تعریف می‌کند که یک یا چند بازیگر در مواجهه با یک مسئله یا دغدغه در پیش می‌گیرند (Anderson, 1994: 24). این تعریف نشان می‌دهد که سیاستگذاری عمومی می‌تواند هم شامل اقدامات فعالانه و هم تصمیم‌های آگاهانه برای عدم اقدام باشد. اسمیت^۶ و لاریمر^۷ نیز معتقدند که با توجه به تعریف اندرسون، درمی‌یابیم که سیاستگذاری عمومی تصادفی نیست، بلکه هدفمند و هدف‌گرا است و از سوی مقامات حکومتی اتخاذ می‌شود. همچنین، سیاستگذاری عمومی دارای الگویی از اقدامات است که به مرور زمان در پیش گرفته می‌شوند. افزون بر این، سیاستگذاری عمومی ماحصل تقاضا یا فشار است؛ یعنی محصول مجموعه‌ای از اقدامات جهت‌دار دولت در واکنش به فشار ناشی از برخی مسائل ادراک‌شده است. در نهایت، سیاستگذاری عمومی می‌تواند مثبت (به معنای کنش هدفمند و سنجیده) یا منفی (به معنای تصمیم هدفمند و سنجیده برای عدم اقدام) باشد (Smith and Larimer, 2013: 34). این دیدگاه بر نقش فشارهای اجتماعی و سیاسی در شکل‌گیری سیاست‌ها تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که سیاستگذاری فرآیندی پویا و پاسخگو به نیازها و چالش‌های جامعه است. لاسول^۸ به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران سیاستگذاری، سه ویژگی برای این رشته برمی‌شمارد: چندرشته‌ای^۹، راه‌حل‌یاب^{۱۰} و به وضوح هنجاری یا ارزشی^{۱۱}. منظور او از چندرشته‌ای یا چندجانبه بودن علوم سیاستگذاری آن است که این علوم باید خود را از قید و بند مطالعات محدود نهادها و ساختارهای سیاسی رها سازند و به جای آن، با شاخه‌های دیگر علوم پیوند بخورند. همچنین، ویژگی راه‌حل‌یاب بودن را برای پیوند زدن علوم سیاسی با مسائل واقعی جهان و نه فقط باقی‌ماندن در حصارهای آکادمیک، مطرح می‌کند. در پایان نیز، با هنجاری خواندن علوم سیاستگذاری، بر این نکته تأکید دارد که سیاستگذاری نباید صرفاً بر عینیت علمی تکیه کند، زیرا جدا کردن اهداف از ابزارها یا ارزش‌ها از تکنیک‌ها در مطالعه فعالیت‌های دولتی امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این، لاسول معتقد است که علوم سیاستگذاری به همگونی و ایجاد پیوند بین تخصص‌های گوناگون گرایش دارد (Lasswell, 1951: 3-15). این دیدگاه نشان می‌دهد که سیاستگذاری عمومی نه تنها یک علم چندرشته‌ای است، بلکه باید به مسائل واقعی جامعه پاسخ دهد و در عین حال، ارزش‌ها و اهداف هنجاری را نیز در نظر بگیرد. در نهایت، می‌توان گفت که هر سیاست، نتیجه تصمیم‌گیری سیاستگذاران در یک نظام یا منظومه سیاستگذاری عمومی است که مطابق نظریه سیستمیک جعبه سیاه^{۱۲} استون^{۱۳}، دارای ورودی‌هایی^{۱۴} مانند نیازها و تأمین منابع و خروجی‌هایی^{۱۵} مانند سیاست‌ها می‌باشد. فرآیند شکل‌گیری سیاست در داخل این جعبه سیاه اتفاق می‌افتد که گشودن آن و درک چگونگی تولید سیاست و

1. Jay M. Shafritz (1942-2018)
 2. E. W. Russell
 3. Christopher P. Borick
 4. Albert C. Hyde
 5. James E. Anderson (1934-2020)
 6. Kevin B. Smith
 7. Christopher W. Larimer
 8. Harold D. Lasswell (1902-1978)
 9. Multidisciplinary
 10. Problem-Solving
 11. Normative/Value-Oriented
 12. Black Box
 13. Deborah A. Stone (1948)
 14. Inputs
 15. Outputs

متغیرهای مؤثر درونی و بیرونی، نیازمند توجه به ویژگی‌های برجسته سیاستگذاری عمومی، یعنی چندرشته‌ای بودن و ارزشی بودن آن است. این نگاه سیستمیک به سیاستگذاری، نشان می‌دهد که فرآیند تصمیم‌گیری در سیاستگذاری عمومی پیچیده و تحت تأثیر عوامل متعدد درونی و بیرونی است.

فقه

در لغت، فقه به معنای مطلق فهم، ادراک، دانش، علم به چیزی، درک و فهم آن چیز، دانستن، فهمیدن، فهم دقیق چیزی، و پی بردن از معلومات حاضر به معلومات غایب به کار رفته است (Jannati, 1995: 3; Shahabi, 1999: 7; Gorji, 1998: 7). این تعریف گسترده نشان می‌دهد که فقه در اصل به معنای توانایی درک عمیق و دقیق مسائل است، اما با گذشت زمان، این مفهوم در حوزه‌ی خاصی تخصصی‌تر شده است. اگرچه مفهوم واژه فقه به فهم دقیق و درک عمیق عموم علوم اشاره دارد (Mustafawi, 2023: 289)، اما با توجه به جایگاه و ارجحیت علوم و مسائل دینی نزد مسلمانان، این واژه صرفاً در حوزه دریافت و درک عمیق از دین به کار می‌رود و از آن تحت عنوان علم فقه یاد می‌شود (Ibn Manzur, 1994: 1120). این تخصصی‌شدن مفهوم فقه، نشان‌دهنده اهمیت دین و شریعت در زندگی مسلمانان و نیاز به فهم دقیق احکام و قوانین اسلامی است. از این رو، جواد املی معتقد است که فقه، دانش به‌دست‌آوردن احکام شرعی اسلامی فرعی با روش‌های معینی از منابع فقه است (Javadi Amoli, 2006: 18). این تعریف بر روش‌مندی و نظام‌مندی فقه تأکید دارد و نشان می‌دهد که فقه تنها به فهم کلیات دین محدود نمی‌شود، بلکه به استنباط احکام جزئی و عملی نیز می‌پردازد. مشکینی نیز فقه را دانش به‌دست‌آوردن احکام شرعی اسلامی فرعی با روش‌های معینی از منابع فقه می‌داند (Mishkini, 1996: 180). این تعریف مشابه، بر نقش فقه به عنوان علمی کاربردی و عملی در زندگی مسلمانان تأکید می‌کند. از این منظر، فقه در اصطلاح عبارت است از روشی که به‌وسیله آن، احکام شرعی را از ادله تفصیلی به‌دست می‌آوریم. این روش‌مندی، فقه را به عنوان یک علم نظام‌مند و ساختاریافته معرفی می‌کند که بر پایه منابع مشخصی استوار است. از دیدگاه عموم علمای شیعه، دلایل تفصیلی عبارتند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل (Shabkhiz, 2013: 24; Motahhari, 2015: 68-70). این منابع چهارگانه، به عنوان پایه‌های اصلی استنباط احکام شرعی در فقه شیعه شناخته می‌شوند و نشان‌دهنده تعامل فقه با متن‌های دینی، سنت پیامبر و ائمه، عقلانیت و اجماع علمای دین هستند. این ترکیب از منابع، فقه را به عنوان علمی پویا و انعطاف‌پذیر معرفی می‌کند که می‌تواند به نیازهای متغیر جامعه پاسخ دهد. نسبت میان فقه و حکومت را می‌توان از سه منظر مورد بررسی قرار داد:

- فقه به مثابه حکم یا فقه سنتی: بر این مبنا، حکومت باید به کلیه احکام فقهی احترام بگذارد و در عین حال، مجری برخی از احکام فقهی از جمله قصاص، دیات، قضا و... باشد. از این رو، احکامی که در مجلس قانون‌گذاری تصویب می‌شود، نباید با احکام شریعت مغایرت داشته باشد. این دیدگاه، فقه را به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی و جزئی می‌بیند که بیشتر بر جنبه‌های شخصی و قضایی متمرکز است. از این منظر، اداره جامعه و برنامه‌ریزی اجتماعی ارتباطی با فقه پیدا نمی‌کند و اساساً چنین انتظاری از فقه نابجا است (Sobhani, 2001: 104). به عبارت دیگر، فقه در این نگاه، بیشتر نقش یک مرجع قانونی را ایفا می‌کند و کمتر به مسائل کلان اجتماعی و حکومتی می‌پردازد.

- فقه به مثابه نظام یا فقه نظام‌ساز: مدیریت اجتماعی در عصر حاضر توسط ساختارها و نظام‌های اجتماعی تحقق می‌یابد. این نظام‌ها، مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و دارای مبانی و غایات مخصوص به خود هستند. در این دیدگاه، فقه نه تنها به احکام فردی می‌پردازد، بلکه باید بتواند یک نظام جامع و منسجم برای اداره جامعه ارائه دهد. به عبارت دیگر، آنچه ما باید از متن دین استنباط کنیم، صرفاً احکام کلی ناظر به موضوعات کلی نیست، بلکه باید یک کل منسجم و نظام‌مند را از اسلام استنباط نماییم (Mirbagheri et al., 2016: 65-66). این نگاه، فقه را به عنوان یک علم اجتماعی و حکومتی می‌بیند که می‌تواند به نیازهای پیچیده جامعه مدرن پاسخ دهد.

- فقه به مثابه نرم‌افزار حکومت یا فقه حکومتی: از این منظر، همان‌گونه که ولایت امام معصوم (ع) باطن شریعت است، امتداد آن ولایت، یعنی حکومت دینی که شعبه‌ای از ولایت نبی اکرم (ص) است، نیز اصل و اساس فقه موجود و فروعات آن خواهد بود. این دیدگاه، فقه را به عنوان ابزاری برای اداره جامعه و تحقق اهداف حکومت دینی می‌بیند. به گونه‌ای که اساس اسلام، حکومت و سیاست است و احکام، قوانین و ضابطه‌های اسلام هستند. از این منظر، فقه نه تنها تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی را پوشش می‌دهد، بلکه درصدد اداره و سرپرستی انسان و جامعه است و نه صرفاً بیان احکام خرد یا حتی استنباط نظام‌های اجتماعی (Meshkani Sabzevari et al., 2013: 55). به دیگر سخن، از این منظر، فقه ناظر به ساحت اجرای احکام شریعت است (Khorasani, 2020: 146). این نگاه، فقه را به عنوان یک علم حکومتی و اجرایی معرفی می‌کند که می‌تواند به عنوان نرم‌افزار حکومت دینی عمل کند. در جمع‌بندی این سه دیدگاه، می‌توان گفت که نسبت فقه و حکومت از یک نگاه سنتی و فردگرایانه به سمت یک نگاه نظام‌مند و حکومتی تکامل یافته است. این تکامل نشان‌دهنده تلاش فقها برای پاسخگویی به نیازهای پیچیده جامعه مدرن و ارائه الگوهایی است که بتواند همزمان به اهداف دینی و اجتماعی جامعه عمل بپوشاند.

جمهوری اسلامی به مثابه نظام اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط نظام پهلوی در سال ۱۳۵۷ منجر به استقرار نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ گردید. این تحول بزرگ، نه تنها ساختار سیاسی ایران را دگرگون کرد، بلکه الگویی جدید از حکومت دینی را به جهان معرفی نمود. از عنوان جمهوری اسلامی پیش از این برای معرفی نظام سیاسی در چند کشور دیگر، از جمله پاکستان و موریتانی، استفاده شده بود. اما در واقع، نظام‌های سیاسی این کشورها، چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ محتوایی و ایدئولوژیک، با نظام جمهوری اسلامی ایران تفاوت‌های اساسی دارند. این تفاوت‌ها ناشی از مبانی نظری و عملی خاصی است که نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه آن استوار شده است. نظام جمهوری اسلامی در ایران مبتنی بر اصل ولایت مطلقه فقیه است و ساختار سیاسی آن بر اساس قانون اساسی شامل فرماندهی کل قوا تحت عنوان رهبر (ولی فقیه)، مجلس خبرگان رهبری، قوه مجریه، قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان) و قوه قضائیه می‌باشد. این ساختار، ترکیبی از نهادهای انتخابی و انتصابی است که هدف آن تضمین هماهنگی بین اصول دینی و نیازهای حکومتی است. از دیگر نهادهای مهم و مؤثر در روند سیاستگذاری‌های کلان می‌توان به مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی اشاره کرد. این نهادها نقش کلیدی در هماهنگی بین قوای مختلف و حل اختلافات احتمالی در سیاستگذاری‌های کلان ایفا می‌کنند. تنظیم سیاست‌های کلان در حوزه روابط خارجی نیز به موجب قانون اساسی بر عهده بالاترین مقام حکومتی، یعنی ولی فقیه، است. این حوزه نیز در سیاستگذاری عمومی و مرتبط با مسائل و مصالح عموم مردم (مصالح نوعیه) بسیار حائز اهمیت است. ولایت فقیه به عنوان محور اصلی نظام جمهوری اسلامی، نه تنها نقش نظارتی و هدایتی دارد، بلکه در تعیین جهت‌گیری‌های کلان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی نیز تأثیرگذار است. باید در نظر داشت که از سه منظر می‌توان گفتمان‌های مربوط به جایگاه فقه و حدود وظایف نظام اسلامی را مورد بررسی قرار داد. هر یک از این مناظر، متناظر با رویکردهای متفاوت به فقه است. این رویکردها نه تنها در تئوری، بلکه در عمل نیز تأثیرات عمیقی بر ساختار و عملکرد نظام اسلامی دارند. در ادامه، این سه منظر به اختصار توضیح داده می‌شوند:

- نظام اسلامی متکفل امور حسبه: از این منظر، اموری که در راستای اهداف متعالی اسلام بوده و از نظرگاه عقلایی نیازمند مقدرات حکومتی و سیاسی هستند، در دایره‌ی وظایف حاکم اسلامی یا نظام اسلامی قرار می‌گیرند. این امور، که در اصطلاح فقهی تحت عنوان امور حسبه شناخته می‌شوند، شامل فعالیت‌ها و مسئولیت‌هایی است که انجام آنها برای حفظ نظم عمومی، رفاه جامعه و تحقق اهداف دینی ضروری است. (Ibn Qudamah, n.d.: 234; Najafi, n.d.: 356). امور حسبه به حوزه‌هایی اطلاق می‌شود که اگر حکومت یا نهادهای عمومی به آنها نپردازند، ممکن است اختلال در جامعه ایجاد شود یا حقوق عمومی افراد ضایع گردد. این امور می‌توانند شامل مواردی مانند حفظ امنیت عمومی،

رسیدگی به امور قضایی، تأمین بهداشت و آموزش، مدیریت منابع طبیعی و حتی حمایت از محرومان و نیازمندان باشند (Al-Shahid al-Awwal, 1981: 150; Allamah al-Hilli, 1992: 456). در این دیدگاه، حاکم اسلامی یا نظام اسلامی به عنوان متولی اصلی این امور شناخته می‌شود و موظف است تا با استفاده از ابزارهای حکومتی و سیاسی، این وظایف را به نحو مطلوب انجام دهد (Sadr, 1990: 234; Naeini, 1999: 123). این رویکرد، نشان‌دهنده نقش فعال حکومت در تحقق اهداف دینی و اجتماعی است و بر این نکته تأکید دارد که حکومت اسلامی نمی‌تواند نسبت به اموری که به مصالح عمومی و اهداف دینی مرتبط هستند، بی‌تفاوت باشد (Makarem Shirazi, 1990: 89; Alidoust, 2005: 67). به عبارت دیگر، امور حسبه به عنوان بخشی از وظایف حکومت اسلامی، نشان‌دهنده تعهد نظام اسلامی به حفظ و ارتقای مصالح عمومی و تحقق اهداف شریعت است. این نگاه، فقه را به عنوان ابزاری برای پاسخگویی به نیازهای جامعه و حکومت معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که فقه می‌تواند در کنار احکام فردی، به عنوان پایه‌ای برای سیاستگذاری‌های کلان و اجرایی نیز عمل کند.

- نظام اسلامی مجری قوانین ثابت شرعی: از این منظر، احکام کلی شریعت قوانینی ثابت و دائمی هستند و تغییر در آنها راهی ندارد، مگر با عروض عناوین ثانوی که مستلزم حکم ثانوی موقت است. این دیدگاه بر این باور استوار است که احکام شرعی، که از منابع دینی مانند قرآن و سنت استنباط شده‌اند، دارای ماهیتی تغییرناپذیر و الهی هستند و نمی‌توان آنها را بر اساس خواسته‌ها یا نیازهای متغیر جامعه تغییر داد (Allamah al-Hilli, 1992: 123; Najafi, n.d.: 456). با این حال، در مواردی که شرایط خاصی مانند ضرورت یا مصلحت عمومی ایجاب کند، امکان اعمال عناوین ثانوی و صدور احکام موقت وجود دارد. این احکام موقت که تحت عنوان احکام ثانویه شناخته می‌شوند، به حکومت اسلامی این امکان را می‌دهند تا در چارچوب احکام ثابت شرعی، تصمیم‌هایی متناسب با شرایط زمان و مکان اتخاذ کند (Al-Shahid al-Thani, 1992: 345; Naeini, 1999: 89). لذا وظیفه نظام اسلامی، اجرای قوانین ثابت است و خود حق قانون‌گذاری در این حوزه را ندارد. با این حال، امام یا حاکم اسلامی در مقام اجرای احکام شریعت یا برای اداره امور جامعه، حق دارد در محدوده احکام ثابت شریعت و بر اساس آنها، مقررات لازم را وضع کند. این مقررات که مجموعه قوانین متغیر را تشکیل می‌دهند، به حکومت اسلامی این امکان را می‌دهند تا به نیازهای متغیر جامعه پاسخ دهد، بدون اینکه از اصول ثابت شریعت عدول کند (Sadr, 1990: 156; Makarem Shirazi, 1990: 78). این نگاه، فقه را به عنوان ابزاری برای اجرای احکام شرعی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای متغیر جامعه معرفی می‌کند. این رویکرد، اگرچه بر ثبات احکام شرعی تأکید دارد، اما به حکومت اسلامی این اختیار را می‌دهد تا در چارچوب این احکام، تصمیم‌هایی عملی و کارآمد اتخاذ کند.

- نظام اسلامی متکفل تحقق اهداف دین از طریق احکام شرعی: از این منظر، نظام اسلامی بر پایه استقرار و موجودیت حکومت دینی تعریف می‌شود و به عنوان کیان اسلام شناخته می‌گردد (Amid Zanjani, 2005: 3). این دیدگاه، نظام اسلامی را نه تنها به عنوان یک ساختار سیاسی، بلکه به عنوان تجلی‌بخش اهداف و ارزش‌های دینی در جامعه می‌بیند. به عبارت دیگر، نظام اسلامی حاصل تشکیل و استقرار حکومت دینی با ویژگی‌های خاص، از جمله حاکمیت، نفوذ معنوی و اجرایی دین در سطح جامعه است (Amid Zanjani, 2005: 5). بنابراین، اگر نهادها یا سازمان‌های مورد نظر در دوران حضور امام معصوم (ع) به نظام منجر شوند، نظام امامت محقق می‌شود و امام خود همان نظام است. این نظام، تجلی‌بخش کامل اهداف دینی و احکام شرعی در جامعه است. اما در دوران غیبت، جلوه‌ای از نظام امامت از طریق اعمال ولایت توسط فقیه عادل تحقق می‌یابد. در این دوران، فقیه عادل به عنوان نماینده‌ی امام معصوم (ع)، مسئولیت حفظ و اجرای احکام شرعی و تحقق اهداف دینی را بر عهده دارد (Naeini, 1999: 45; Sadr, 1990: 123). در این دیدگاه، نظام اسلامی نه تنها به اجرای احکام شرعی می‌پردازد، بلکه به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف متعالی دین در جامعه عمل می‌کند. این اهداف شامل عدالت اجتماعی، امنیت، رفاه عمومی و تقویت ارزش‌های اخلاقی و معنوی است. نظام اسلامی در این چارچوب، موظف است تا با

استفاده از ابزارهای حکومتی، این اهداف را محقق کند و جامعه را به سمت کمال مطلوب هدایت نماید (Mesbah Yazdi, 2006: 78; Makarem Shirazi, 1990: 156). به عبارت دیگر، نظام اسلامی در این نگاه، نه تنها مجری احکام شرعی است، بلکه به عنوان نهادی مسئول، موظف است تا با استفاده از قدرت و مشروعیت الهی، اهداف دینی را در جامعه نهادینه کند. این رویکرد، فقه را به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای جامعه معرفی می‌کند. این نگاه، نشان‌دهنده تعهد نظام اسلامی به تحقق ارزش‌های دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای متغیر جامعه است (Alidoust, 2005: 98; Tashkiri, 2009: 459).

نظام جمهوری اسلامی، به عنوان یک نظام دینی که مدعی تحقق اهداف شریعت است، هم باید به دنبال تحقق اهداف دینی در عصر غیبت باشد و هم در مسیر نیل به توسعه و پیشرفت کشور، ارزش‌های دینی و احکام و مقررات فقهی و اخلاقی را رعایت کند. این دوگانه وظیفه، نظام اسلامی را با چالش‌های پیچیده‌ای مواجه می‌سازد که نیازمند رویکردی متوازن و پویا است. به تعبیر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، فقهی که از یک سو ریشه در فقه سنتی و جواهری داشته باشد و از سوی دیگر، با اقتضات و شرایط زمانی و مکانی امروز هماهنگ باشد، می‌تواند مانع از تحجر و انسداد در دستیابی به اهداف شده و پویایی فقه را در دوران معاصر تضمین کند (Imam Khomeini, 1989: 123). این رویکرد که به فقه عصری معروف است، به فقه اجازه می‌دهد تا در عین حفظ اصول ثابت، با نیازهای متغیر جامعه هماهنگ شود. فقه عصری، بر این باور است که فقه باید بتواند به مسائل جدید و پیچیده جامعه پاسخ دهد، بدون اینکه از اصول و مبانی دینی فاصله بگیرد. این نگاه، فقه را به عنوان یک علم پویا و زنده معرفی می‌کند که می‌تواند در عین پایبندی به اصول ثابت شریعت، به نیازهای متغیر جامعه نیز پاسخگو باشد (Sadr, 1990: 156; Makarem Shirazi, 1990: 78). فقه عصری، با تکیه بر روش‌های اجتهادی و استفاده از منابع فقهی مانند قرآن، سنت، عقل و اجماع، تلاش می‌کند تا احکام و قوانینی را استنباط کند که همسو با اهداف دینی و هماهنگ با شرایط زمان و مکان باشند. این رویکرد، نه تنها به حفظ هویت دینی نظام اسلامی کمک می‌کند، بلکه به عنوان ابزاری برای پیشرفت و توسعه کشور نیز عمل می‌کند (Alidoust, 2005: 98; Tashkiri, 2009: 45). به عبارت دیگر، فقه عصری، نشان‌دهنده تعهد نظام جمهوری اسلامی به تحقق اهداف دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای جامعه است. این نگاه، فقه را به عنوان یک علم کاربردی و عملی معرفی می‌کند که می‌تواند در عین پایبندی به اصول دینی، به نیازهای متغیر جامعه نیز پاسخ دهد. این رویکرد، نه تنها مانع از تحجر و انسداد در فقه می‌شود، بلکه پویایی و کارآمدی فقه را در دوران معاصر تضمین می‌کند (Imam Khomeini, 1989: 123; Naeini, 1999: 45).

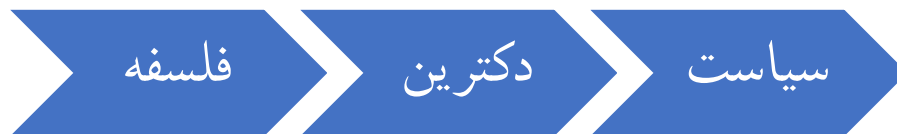
چارچوب تحلیلی

سیاستگذاری عمومی در نظام‌های سیاسی غیردینی

سیاستگذاری عمومی در نظام‌های غیراسلامی مبتنی بر زندگی در جهانی تکثرگرا است، چراکه این نظام‌ها بر نسبی‌گرایی فلسفی، نظری و ارزشی استوار هستند. این تکثرگرایی و نسبی‌گرایی باعث می‌شود که درباره مسائل، توافقی وجود نداشته باشد (Parsons, 2010: 16). از سوی دیگر، سیاستگذاری عمومی نمی‌تواند فارغ از فلسفه، نظریه و ارزش‌ها شکل بگیرد و سیاستگذار برای طرح، اصلاح یا رد سیاست‌ها نیازمند تکیه بر اصولی است که ریشه در فلسفه، نظریه و ارزش‌ها دارند. این اصول، به عنوان پایه‌های تصمیم‌گیری، جهت‌گیری‌های سیاستگذاران را تعیین می‌کنند. درک این موضوع بدون داشتن درکی صحیح از مفهوم سیاستگذاری در نظام‌های غیردینی و سکولار امکان‌پذیر نخواهد بود. نکته‌ی حائز اهمیت این است که تمامی رویکردها به مفهوم سیاستگذاری، متکی بر وجود اهداف کلی هستند (Wilson, 2006: 153). این اهداف کلی، به عنوان چارچوبی برای تصمیم‌گیری‌های سیاستگذاران عمل می‌کنند. از این‌رو، سیاستگذاران با بهره‌گیری از این خلأ، سیاست‌ها را بر اساس ملاحظات سیاسی خود طراحی یا مورد بازاندیشی قرار می‌دهند. این فرآیند، نشان‌دهنده نقش مهم ارزش‌ها و اهداف در شکل‌گیری سیاست‌ها

است. همچنین، لزوم پویایی سیاست‌گذاری‌ها در چارچوب زمانی- مکانی، سیاست‌گذاران را ملزم می‌کند تا به اصل امکانیت سیاست‌ها^۱ توجه کنند (Key, 2006: 7). این اصل، به معنای توجه به شرایط و محدودیت‌های واقعی در طراحی و اجرای سیاست‌ها است. برای تحقق این اصل، توجه به درجه‌ای از ارزش‌ها، میزان معینی از عقلانیت‌ها و محدوده‌ای از انتخاب‌ها ضروری است. در واقع، توجیه عقلانی، پیش‌نیاز طرح و اعمال سیاست‌هاست و به‌طبع، نوع نگرش در سیاست‌گذاری‌های عمومی و کلان در نظام‌های سیاسی و اجتماعی غیردینی، با نظام‌های دین‌محور تفاوت‌های عمده‌ای خواهد داشت. شافریتز و بوریک برای درک و فهم سیاست‌گذاری عمومی، در کتاب‌های مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری عمومی (Shafritz and Borick, 2007) و مواردی در سیاست‌گذاری و اداره عمومی از دوران باستان تا کنون (Shafritz and Borick, 2010)، رویکرد دکترینی^۲ را مطرح کردند. آن‌ها معتقد بودند که شناخت سیاست‌گذاری عمومی در چارچوبی دکترینی، به بهترین شکل ممکن تحقق می‌یابد. این رویکرد، نشان‌دهنده ارتباط عمیق بین فلسفه، دکترین و سیاست است. آن‌ها در توضیح الگوی مدنظرشان معتقدند که دکترین، نیروی واسطه‌ای میان فلسفه و سیاست است (Shafritz and Borick, 2010: 141). از این منظر، فلسفه در ابتدا مطرح می‌شود و دکترین از آن نشئت می‌گیرد. سیاست نیز به نوبه خود از دکترین سرچشمه می‌گیرد (Shafritz and Borick, 2010: 146). این فرآیند، نشان‌دهنده این است که سیاست‌ها بر پایه اصول فلسفی و دکترینی شکل می‌گیرند. از این‌رو، دکترین امتداد یک فلسفه گسترده‌تر است و سیاست‌ها برگرفته از دکترین و در ذیل آن قرار می‌گیرند (Shafritz and Borick, 2010: 148). این نگاه، نشان‌دهنده این است که سیاست‌گذاری عمومی نمی‌تواند فارغ از مبانی فلسفی و دکترینی شکل بگیرد و این مبانی، جهت‌گیری‌های سیاست‌گذاران را تعیین می‌کنند.

نمودار ۱. الگوی سیاست‌گذاری بر مبنای رهیافت دکترینی شافریتز و بوریک



شافریتز و بوریک برای تبیین الگوی سیاست‌گذاری بر مبنای رهیافت دکترینی اشاره می‌کنند که همان‌گونه که همه کودکان دارای والدین بیولوژیکی هستند، همه سیاست‌ها نیز از دکترین‌هایی نشئت می‌گیرند که به نوبه خود ریشه در فلسفه‌هایی دارند. این تشبیه، نشان‌دهنده این است که سیاست‌ها به صورت تصادفی یا در خلأ شکل نمی‌گیرند، بلکه بر پایه اصول و مبانی فلسفی و دکترینی استوار هستند. اثربخشی اندیشیدن در چنین چارچوبی این است که تفکر در هر دو جهت (از فلسفه به سیاست و از سیاست به فلسفه) امکان‌پذیر می‌شود. این دوگانگی در تفکر، به سیاست‌گذاران و تحلیلگران این امکان را می‌دهد تا هم به ریشه‌های فلسفی سیاست‌ها پی ببرند و هم تأثیرات سیاست‌ها را بر جامعه و نظام‌های فکری بررسی کنند. از این منظر، وقتی با سیاست مواجه می‌شویم، می‌توانیم تصور کنیم که از کجا و چگونه ریشه گرفته است. این درک، به تحلیلگران کمک می‌کند تا سیاست‌ها را در چارچوب گسترده‌تر فلسفی و دکترینی قرار دهند و به درک عمیق‌تری از آنها دست یابند. از سوی دیگر، وقتی از فلسفه حاکم آگاه باشیم، معمولاً می‌توانیم سیاست‌های ناشی از آن را پیش‌بینی کنیم (Shafritz and Borick, 2010: 160). این پیش‌بینی‌پذیری، نشان‌دهنده این است که سیاست‌ها بر پایه اصول و مبانی مشخصی شکل می‌گیرند و می‌توان با شناخت این مبانی، جهت‌گیری‌های آینده سیاست‌ها را پیش‌بینی کرد. این نگاه، به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا سیاست‌ها را به گونه‌ای طراحی کنند که همسو با اهداف و ارزش‌های فلسفی و دکترینی باشند. در نتیجه، الگوی دکترینی یک سازه فکری مصنوعی است که برای تسهیل درک و شناخت سیاست‌گذاری عمومی طراحی شده است (Shafritz and Borick, 2010: 197). این الگو به

1. Principle of Policy Feasibility (Financial Feasibility, Technical Feasibility, Political Feasibility, Social Feasibility and Temporal Feasibility)
2. Doctrinal Approach

تحلیلگران و سیاستگذاران کمک می‌کند تا سیاست‌ها را در چارچوب گسترده‌تر فلسفی و دکترینی قرار دهند و به درک عمیق‌تری از آنها دست یابند. این نگاه، نشان‌دهنده این است که سیاستگذاری عمومی نمی‌تواند فارغ از مبانی فلسفی و دکترینی شکل بگیرد و این مبانی، جهت‌گیری‌های سیاستگذاران را تعیین می‌کنند. در جمع‌بندی، می‌توان گفت که الگوی دکترینی، به عنوان یک چارچوب فکری، به تحلیلگران و سیاستگذاران کمک می‌کند تا سیاست‌ها را در چارچوب گسترده‌تر فلسفی و دکترینی قرار دهند و به درک عمیق‌تری از آنها دست یابند. این نگاه، نشان‌دهنده این است که سیاست‌ها بر پایه اصول و مبانی مشخصی شکل می‌گیرند و می‌توان با شناخت این مبانی، جهت‌گیری‌های آینده سیاست‌ها را پیش‌بینی کرد. این الگو، به عنوان ابزاری برای تسهیل درک و شناخت سیاستگذاری عمومی، نقش مهمی در تحلیل و طراحی سیاست‌ها ایفا می‌کند.

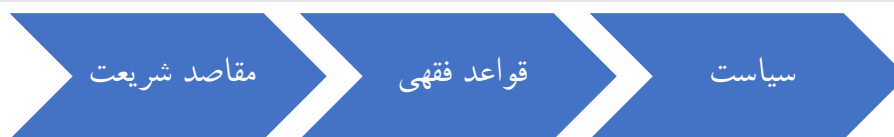
سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی

سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی ایران بر پایه اصول اسلامی و قانون اساسی استوار است و هدف آن تحقق عدالت، رفاه و سعادت جامعه در چارچوب ارزش‌های دینی است. این رویکرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به وضوح مورد تأکید قرار گرفته است. برای مثال، اصل دوم قانون اساسی بر پایه‌های اعتقادی نظام جمهوری اسلامی، از جمله ایمان به خدای یکتا، عدل الهی، نبوت و معاد، تأکید می‌کند و هدف نظام را ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا معرفی می‌کند. همچنین، اصل سوم قانون اساسی، دولت را موظف می‌کند تا برای نیل به اهدافی مانند ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی، بالابردن سطح آگاهی‌های عمومی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، و رفع تبعیضات ناروا تلاش کند. اصل چهارم نیز تصریح می‌کند که کلیه قوانین و مقررات باید بر اساس موازین اسلامی باشد و این امر به‌عنوان یکی از اصول غیرقابل تغییر قانون اساسی شناخته می‌شود. علاوه بر این، اصل چهل و سوم قانون اساسی، اهداف اقتصادی نظام را بر پایه‌ی تأمین نیازهای اساسی، رفع فقر و برقراری عدالت اجتماعی استوار می‌کند (Constitution of the Islamic Republic of Iran, Principles 2, 3, 4, and 43). این نظام سیاستگذاری تلاش می‌کند تا با تلفیق آموزه‌های اسلامی و نیازهای دنیای مدرن، سیاست‌هایی را طراحی کند که همسو با شریعت و مصالح عمومی باشد. با این حال، شیوه سیاستگذاری در جمهوری اسلامی گاه به دلیل التقاطی بودن، یعنی ترکیب عناصر مختلف و گاه متضاد از الگوهای اسلامی و سکولار، با چالش‌هایی مواجه شده است. این التقاطی بودن باعث شده است که برخی سیاست‌ها از انسجام و کارایی لازم برخوردار نباشند و نتوانند به طور کامل اهداف اسلامی و ملی را محقق کنند (Shafiei, 2019: 45). سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی ایران با چالش‌های متعددی روبرو است که ریشه در التقاطی بودن این فرآیند دارد. این چالش‌ها ناشی از ترکیب و تلفیق عناصر مختلف و گاه متضاد در طراحی و اجرای سیاست‌ها هستند. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، ترکیب اصول اسلامی با الگوهای سکولار است که گاه منجر به تناقض‌هایی می‌شود. برای مثال، در حوزه اقتصادی، سیاست‌هایی مانند خصوصی‌سازی (بر اساس الگوهای بازار آزاد) با اصول عدالت اسلامی و حمایت از محرومان در تضاد قرار می‌گیرند (Kazemi, 2016: 127). این عدم هماهنگی بین اهداف و ابزارها باعث کاهش اثربخشی سیاست‌ها می‌شود. سیاست هدفمندی یارانه‌ها نمونه‌ای از این چالش است که با هدف کاهش فقر و توزیع عادلانه منابع طراحی شد، اما اجرای نادرست و عدم توجه به زیرساخت‌های لازم، منجر به افزایش نارضایتی‌ها شد (Mousavi, 2018: 89). تعارض بین ارزش‌های اسلامی و نیازهای مدرن نیز یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی سیاستگذاری عمومی در جمهوری اسلامی است. در حوزه فرهنگی، سیاست‌های محدودکننده آزادی‌های فردی با نیازهای جامعه جوان و مدرن ایران در تضاد قرار می‌گیرند (Rahimi, 2017: 56). این تعارض باعث می‌شود که سیاست‌ها نتوانند به طور کامل پاسخگوی نیازهای جامعه باشند. علاوه بر این، نبود چارچوب نظری منسجم نیز چالشی اساسی در فرآیند سیاستگذاری محسوب می‌شود. برای مثال، در حوزه سیاست خارجی، رویکردهای انقلابی با دیپلماسی سنتی در تضاد قرار می‌گیرند و این عدم انسجام باعث کاهش کارایی سیاست‌ها می‌شود (Alavi, 2015: 78).

رویکرد فقهی در سیاستگذاری عمومی

پیش از ورود به بحث باید در نظر داشت که برداشت‌های متفاوت از نظام اسلامی، مبتنی بر تفاوت رویکردها به نسبت فقه و حکومت، منجر به سیاستگذاری عمومی متفاوتی در این نظام می‌شود. این تفاوت‌ها ناشی از تفسیرهای مختلف از نقش فقه در حکومت و نحوه تعامل آن با مسائل نوپدید و شرایط عصری است. همچنین، باید توجه داشت که سیاستگذاری در نظامی که مدعی تحقق اهداف شریعت است، در دوران معاصر، با مسائل نوپدید، حوادث واقعه و شرایط عصری مواجه است. این مسائل، سیاستگذاران را با چالش‌های پیچیده‌ای مواجه می‌سازد که نیازمند رویکردی پویا و منعطف است. از این‌رو، پژوهشگران عرصه سیاستگذاری ممکن است همواره در مواجهه با این مقوله دچار حیرت و سردرگمی شوند. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، جمهوری اسلامی نظامی اسلامی مبتنی بر فقه حکومتی است که در آن، نظام متکفل تحقق اهداف دین از طریق احکام شرعی و تفقه دینی می‌باشد. این رویکرد، نشان‌دهنده این است که فقه در نظام اسلامی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان ابزاری برای اداره جامعه و تحقق اهداف دینی عمل می‌کند. چراکه رسالت شیعیان در دوره غیبت حضرت ولی عصر (عج) در گام نخست، کفر به طاغوت و حرمت مراجعه به آنان، و در گام دوم، مراجعه به فقها و نایبان آن حضرت است (Saadi, 2015: 35). از این‌رو، در جمهوری اسلامی که مدعی تحقق اهداف شریعت می‌باشد، در عصر غیبت، تفقه دینی در ذیل ولایت فقیه معنا و تبلور می‌یابد. باید در نظر داشت که نظام‌های غیراسلامی به دنبال تحقق اهداف و غایات خود در مسیر نیل به توسعه‌ی تمدنی صرفاً مادی و مبتنی بر فلسفه‌ی مدنظر خویش هستند. در چنین شرایطی، آنچه از سیاستگذاری در نظام اسلامی مبتنی بر چنین ویژگی‌هایی باقی می‌ماند، احکامی از هم گسیخته است که در سیستم‌های کلان اجتماعی غیراسلامی منحل شده و در مسیر مقاصد توسعه مادی به خدمت گرفته می‌شود. لازم به یادآوری است که رویکرد مذکور، نقدهایی از سوی متولیان گفتمان‌های مختلف دینی و اصلاحی مواجه است. در نظام اسلامی، با توجه به اقتضات جدید، دو مقوله مهم قواعد فقهیه و مقاصد الشریعه در سیاستگذاری می‌توانند مورد توجه و واکاوی قرار گیرند. از این‌رو، در جمهوری اسلامی به عنوان نظامی که مدعی تحقق اهداف شریعت است، این قواعد فقهی و توجه به مقاصد شریعت است که می‌توانند نقش برجسته‌ای در طرح و ارائه‌ی سیاست‌ها ایفا کنند. چرا که قواعد فقه و توجه به مقاصد شریعت در عرصه‌های مختلف نظام اسلامی، اعم از مبانی و زیرساخت‌ها، ساختارها، سیاست‌های کلی و حتی قوانین و سیاست‌های جزئی، نقش‌آفرین هستند و از صدر تا ذیل نظام اسلامی می‌تواند از این دو مقوله متأثر باشد.

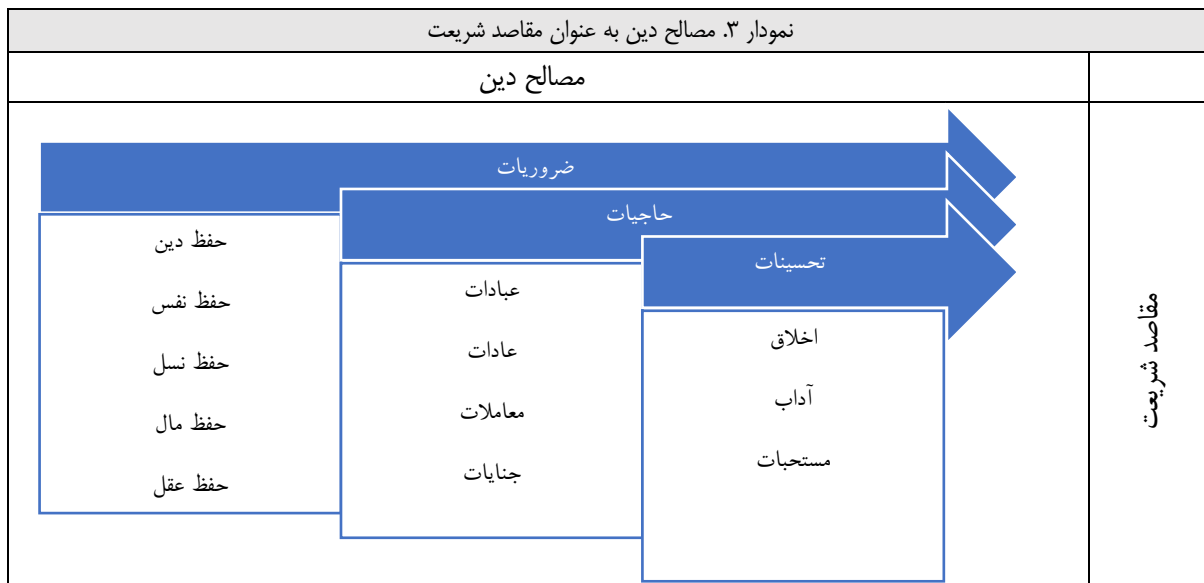
نمودار ۲. الگوی سیاستگذاری پیشنهادی بر مبنای رهیافت دکترینی



از این منظر، یکی از مصادیق کارآمدی نظام اسلامی، تحقق مقاصد شریعت با ملاحظه توسعه و پیشرفت است. این نگاه، نشان‌دهنده این است که اهداف دینی و الهی نمی‌توانند در انزوا و بدون توجه به نیازهای مادی و پیشرفت‌های اجتماعی محقق شوند. بنابراین، نمی‌توان مقاصد دینی و الهی را بدون توجه به نیل به توسعه و پیشرفت در نظر گرفت. این دو هدف، اگرچه در ظاهر ممکن است متفاوت به نظر برسند، اما در واقع مکمل یکدیگر هستند و تحقق هر یک بدون دیگری ناقص خواهد بود. جمع‌بندی بین این دو هدف، سیاستگذاری دقیق، جامع و کارآمدی را می‌طلبد که در بعد دینی و فقهی، متناظر با عمل به دو مفهوم فوق، قابل بهره‌برداری است. این سیاستگذاری باید به گونه‌ای طراحی شود که هم به اهداف دینی پایبند باشد و هم به نیازهای مادی و پیشرفت‌های اجتماعی پاسخ دهد. در این چارچوب، فقه به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای جامعه عمل می‌کند.

بهره‌گیری از مقاصد شریعت

در لغت، مقاصد شریعت به غایات و اهدافی اشاره دارد که مدنظر شریعت بوده و در احکام آن مستتر است (Ibn Ashur, 2000: 13). برخی نیز معتقدند که اهدافی که در ورای احکام شرعی وجود داشته و با نص و استقراء ثابت می‌شوند، همان مقاصد شریعت هستند (Zarouq, 2009: 372). مقاصد شریعت در فقه عامه (اهل سنت) به‌طور گسترده‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در فقه شیعه نیز این مفهوم، بیشتر در تبیین علل احکام شرعی و نه در استنباط حکم، مورد توجه واقع شده است. ابوحامد غزالی در رساله *المستصفی من علم الاصول* به این مقوله پرداخته و مصالح و مقاصد منظور شارع و شریعت را به سه دسته ضروریات، حاجیات و تحسینیات تقسیم می‌کند. در بخش مربوط به ضروریات، از پنج مقصد مهم شریعت، یعنی حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال سخن می‌گوید. جوینی در *البرهان و ابواسحاق شاطبی در الموافقات فی اصول الشریعه* از مهم‌ترین فقه‌های متقدم اهل سنت هستند که درباره مقاصد و اهداف شریعت سخن گفته‌اند. در میان فقه‌های شیعه، سید مرتضی، فقیه برجسته متقدم، در رساله *النریعه الی اصول الشریعه* که در موضوع علم اصول فقه نگاشته شده، از اهداف و مقاصد شریعت سخن گفته است. در دوران معاصر، برخی فقه‌های شیعه مانند شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر با رویکردی نوین از فقه مقاصدی سخن گفته‌اند. این رویکرد در مقوله سیاستگذاری‌های عمومی و کلان در جامعه‌ی اسلامی می‌تواند مورد توجه و واکاوی قرار گیرد (Tashkiri, 2009: 11-44). مقاصد شریعت را می‌توان به دو دسته کلی یا عام، و جزئی یا خاص تقسیم کرد. منظور از مقاصد کلی یا عام، مقاصدی است که قابل بسط و گسترش به کل شریعت هستند و مقاصد جزئی یا خاص، مقاصدی هستند که قابل انطباق بر یک حکم خاص می‌باشند (Ibn Ashur, 2000: 251; Alidoust, 2005: 3). مصالح دین، شامل ضروریات (حفظ دین، نفس، نسل، مال و عقل)، حاجیات (عبادات، عادات، معاملات و جنایات) و تحسینیات (اخلاق، آداب و مستحبات)، را می‌توان به عنوان مقاصد شریعت در نظر گرفت، چراکه از این مصالح می‌توان احکام شرعی را استنباط کرد (Al-Shahid al-Awwal, 1980: 138; Shatibi, 2003: 7-10). این مصالح دارای رابطه طولی و سلسله‌مراتبی هستند؛ به‌گونه‌ای که اگر ضروریات دچار اختلال شوند، به تبع آن حاجیات و تحسینیات نیز مختل می‌شوند. اما در صورتی که اختلال در حاجیات و تحسینیات رخ دهد، ضروریات دچار اختلال نمی‌شوند. رابطه میان حاجیات و تحسینیات نیز به همین شکل است (Shatibi, 2003: 13-14). این نگاه، نشان‌دهنده این است که مقاصد شریعت نه تنها به عنوان اهداف کلی دین، بلکه به عنوان چارچوبی برای استنباط احکام شرعی عمل می‌کنند. این مقاصد به سیاستگذاران کمک می‌کنند تا در چارچوب اهداف دینی، تصمیم‌هایی متناسب با شرایط زمان و مکان اتخاذ کنند. این رویکرد، فقه را به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای جامعه معرفی می‌کند و نشان‌دهنده تعهد نظام اسلامی به تحقق ارزش‌های دینی و همزمان، پاسخگویی به نیازهای متغیر جامعه است.



به دیگر سخن، مقاصد شریعت به اهداف و فوایدی اشاره دارد که شارع مقدس از وضع شریعت مدنظر داشته است (Tashkiri, 2009: 11). این اهداف، به عنوان چارچوبی برای فهم احکام شرعی و تبیین علل و حکمت‌های آنها عمل می‌کنند. البته باید توجه داشت که مقاصد شریعت در فقه شیعه به عنوان منبعی مستقل در استنباط احکام شرعی به کار نمی‌رود، بلکه صرفاً در فهم نصوص شرعی مؤثر است (Alidoust, 2009: 156). این نگاه، نشان‌دهنده این است که مقاصد شریعت در فقه شیعه بیشتر به عنوان ابزاری برای تفسیر و تبیین احکام شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد و نه به عنوان منبعی مستقل برای استنباط احکام جدید. از همین رو، در ادوار گذشته فقه شیعه، فقه‌المقاصد حضور کم‌رنگی داشته است؛ تا این که در دوره اخیر، با مطرح شدن مسائل حکومت و سیاست‌گذاری از منظر فقه، این مقوله برجسته‌تر شده است. این تحول، نشان‌دهنده این است که فقه شیعه در مواجهه با مسائل جدید و پیچیده جامعه، نیازمند رویکردی پویا و منعطف است که بتواند به نیازهای متغیر جامعه پاسخ دهد. در این چارچوب، مقاصد شریعت به عنوان ابزاری برای فهم و تبیین احکام شرعی در حوزه‌ی حکومت و سیاست‌گذاری مورد توجه قرار گرفته است.

در واقع، با توجه به این نکته مهم که بر طبق اجماع فقهای شیعه، صدور حکم در منطقه‌الفراغ یا به عبارت دیگر، محدوده فاقد حکم شرعی، بی‌ضابطه نیست و باید بر اساس مقاصد شریعت صورت گیرد، در دوره اخیر فضایی برای طرح و توجه به مقاصد شریعت در فقه شیعه احیا شده است (Saadi & Tamaddon, 2019: 222; Saadi, 2015: 23). این نگاه، نشان‌دهنده این است که فقه شیعه در دوران معاصر، با تکیه بر مقاصد شریعت، تلاش می‌کند تا به مسائل جدید و پیچیده جامعه پاسخ دهد. در نهایت، می‌توان گفت که دو کارکرد عمده مقاصد شریعت در فقه شیعه عبارتند از: نخست، توسعه فقه از طریق استکشاف حکم از مقاصد شریعت، تقیید و توسعه‌ی نصوص، جلوگیری از احتیاط‌های مازاد، پرهیز از حیل‌های شرعی و توجه به مقاصد عالی شریعت؛ و دوم، تعمیق فقه از طریق فهم عمیق‌تر نصوص، معیاری برای فهم بهتر روایات و درک عقل عملی، به‌ویژه در ساحت سیاست‌گذاری عمومی که همراه با توسعه و پیشرفت باشد. پژوهش‌های جدید، مانند رویکرد مرحوم آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر در این حوزه و در دوره معاصر، در تبیین آموزه‌های فقهی شیعه می‌تواند با رویکرد سیاست‌گذاری کلان در جامعه‌ی دینی مورد توجه و بازشناسی قرار گیرد.

بهره‌گیری از قواعد فقهی

در لغت، قواعد به شکل جمع قاعده و به معنای بنیان و ستون است. اما قواعد فقهی اموری کلی هستند که بر همه جزئیات خود منطبق می‌باشند (Tahanawi, 1745: 1295). به دیگر سخن، قواعد فقهی اصولی کلی هستند که با استناد به دلایل شرعی به دست می‌آیند. در همین راستا، مکارم شیرازی معتقد است که قواعد فقهی عبارت‌اند از دستورهای کلی فقهی که در ابواب گوناگون جاری می‌شوند (Makarem Shirazi, 1990: 23). در نتیجه، می‌توان گفت که تمامی قواعد فقهی دارای ویژگی‌های ثابتی هستند: نخست این که کلی هستند، دوم این که با دلایل شرعی اثبات می‌شوند و سوم این که منطبق بر مصادیق‌شان هستند (Mustafawi, 1992: 9). مهم‌ترین منابع قواعد فقه شیعه عبارتند از قرآن، سنت، عقل و اجماع. از دو منبع نخست، یعنی قرآن و سنت، تحت عنوان نص یاد می‌شود که اهمیت بیشتری نسبت به دیگر منابع دارند. این منابع، به عنوان پایه‌های اصلی استنباط احکام شرعی در فقه شیعه شناخته می‌شوند و نشان‌دهنده تعامل فقه با متن‌های دینی، سنت پیامبر و ائمه، عقلانیت و اجماع علمای دین هستند. قواعد فقهی غیرمحصور هستند و همواره امکان طرح قاعده‌ای نو با توجه به شرایط، از جمله فهم جدید از مسائل، به‌ویژه با حضور فقها در حکومت، وجود دارد (شهابی، ۱۳۷۵: ۹). این ویژگی، نشان‌دهنده پویایی و انعطاف‌پذیری فقه در مواجهه با مسائل نوپدید و شرایط متغیر جامعه است. با بررسی و مقایسه تعاریف مدنظرمان از دو مفهوم قواعد فقهی و دکترین، می‌توان به ماهیت یکسان یا بسیار مشابه این دو پی برد و مدعی شد که قواعد فقهی در حقیقت سیاست‌های کلی شارع و دکترین‌های شریعت هستند. در صورت تبیین درست، این قواعد به سطح فردی و حوزه زندگی شخصی مکلفین محدود نخواهند ماند، بلکه به خوبی قابلیت تطبیق و پیاده‌سازی در کلیه سطوح سیاستگذاری، اعم از کلان، میانی و خرد را دارند. از این منظر، حوزه فقه، حوزه تبیین حقیقت است که در آن اهداف، مبانی، منابع و کلیه هسته‌های علم فقه تشریح می‌شود. سپس، با تکیه بر این هسته‌ها و از طریق تدوین قواعد فقهی یا همان دکترین‌ها، بایدها و نبایدهای علم فقه که در حقیقت همان مسائل فقهی یا مجموعه گزاره‌های فقهی هستند، استخراج می‌گردد. از جمله این قواعد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: قاعده اهم و مهم، قاعده رجوع جاهل به عالم، قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع، قاعده اضطرار، قاعده لاضرر، قاعده عدم ولایت، قاعده منع تبعیض، قاعده شورا، قاعده مصلحت، قاعده نفی سبیل، قاعده حرمت کمک به گناه، قاعده حفظ نظام، قاعده وفای به عهد، قاعده نفی عسر و حرج، قاعده سلطنت، قاعده حرمت جان مسلمان، قاعده احترام مال و عمل مسلمان و...

(Bojnurdi, 1992; Bahrami Ahmadi, 2011; Shariati, 2015).

نتیجه‌گیری

در مقوله سیاستگذاری در جمهوری اسلامی به عنوان نظامی که مدعی تحقق اهداف شریعت می‌باشد، علاوه بر قانون اساسی و اسناد بالادستی، بن‌مایه‌های فقهی، حقوقی، عقلی و منطقی که حفظ کیان و ارزش‌های دینی را تضمین می‌کند در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، باید مورد توجه قرار گیرند. این بن‌مایه‌ها، به عنوان پایه‌های اصلی تصمیم‌گیری در نظام اسلامی، نقش کلیدی در طراحی و اجرای سیاست‌ها ایفا می‌کنند. سیاستگذاری عمومی به معنای گسترده آن در کشورهای مختلف، با هدف دستیابی به اهداف کلان ملی که نتیجه آن توسعه و پیشرفت مادی است، انجام می‌شود. در معنای محدودتر که می‌تواند به نظام‌های ایدئولوژیک اختصاص یابد، سیاستگذاری با توجه به همان هدف اما با در نظر گرفتن احکام و ارزش‌های ایدئولوژیک تعریف می‌شود. اگر نظام ایدئولوژیک، نظامی مدعی تحقق اهداف شریعت مانند جمهوری اسلامی باشد، جایگاه آموزه‌های دینی و فقهی کلان‌نگر در آن برای دستیابی به اهداف، برجسته‌تر می‌شود. سیاستگذاری در جمهوری اسلامی، با توجه به قانون اساسی موجود، عمده‌تاً در چارچوب اختیارات و وظایف نهاد ولایت فقیه و بازوی اجرایی آن، یعنی مجمع تشخیص مصلحت نظام، تعریف شده است. تفقه دینی در کنار رویکرد عقلی و عرفی در این فرآیند قابل توجه است. با توجه به کلان بودن سیاست‌ها، رویکرد کلان‌محور که به مقاصد شریعت توجه دارد و همچنین تأکید بر قواعد فقهی، می‌تواند در تشخیص دقیق‌تر سیاست‌ها و اهداف

برنامه‌ریزی‌های کلان به‌گونه‌ای مؤثر مورد استفاده قرار گیرد. عوامل مهم در رویکرد متناظر با مقاصد شریعت و قواعد فقهی در نمودار پیشنهادی زیر تا حدودی ترسیم شده است. این عوامل، به عنوان پایه‌های اصلی تصمیم‌گیری در نظام اسلامی، نقش کلیدی در طراحی و اجرای سیاست‌ها ایفا می‌کنند. البته، بررسی انتقادی رویکرد یادشده نیز در جای خود، به‌ویژه از نظر منابع و شرایط استنباط در فقه شیعه، قابل بررسی خواهد بود.



فقه نظام‌مند، فقهی پویا و کلان‌نگر است و همان‌گونه که علامه نایینی صد و پانزده سال پیش، مقارن نهضت مشروطه، در رساله *تنبيه‌الامة و تنزيه‌المله* بیان کرده‌اند، مصالح نوعیه در تفکر سیاسی اسلامی در سیاستگذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های کلان از جایگاه رفیع و ممتازی برخوردار است. این نگاه، نشان‌دهنده این است که فقه در نظام اسلامی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان ابزاری برای اداره‌ی جامعه و تحقق اهداف دینی عمل می‌کند. قواعد فقهی در فقه کلان‌نگر و نظام‌مند، در منابع شیعه در ادوار مختلف تاریخی، مستندات برجسته‌ای داشته است. نمونه بارز آن قاعده مشهور لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است که دامنه کاربرد و تفسیر آن بسیار گسترده است. اما مقوله مقاصد شریعت، با دلایلی که خود در جای خود موجه است، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاید مطالعات فقهایی مانند شهید صدر در این حوزه، در سیاستگذاری‌های عمومی، البته با حفظ منابع اصلی دینی که مورد تأیید فقهای پیشین، قرآن و سنت است، بتواند افق جدیدی را در این رویکرد ایجاد نماید. از این‌رو، قاعده‌سازی مبتنی بر مقاصد شریعت و قواعد فقهی شاید یکی از سازوکارهای بدیل و راهگشا در سیاستگذاری عمومی در نظام اسلامی برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و کارآمدسازی نظام اسلامی در زمان‌های مختلف باشد. این نگاه، نشان‌دهنده این است که فقه در نظام اسلامی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان ابزاری برای اداره جامعه و تحقق اهداف دینی عمل می‌کند. باید توجه داشت که سیاستگذاری عمومی در نظام اسلامی متکی است بر شناسایی همه ابعاد مسئله از منابع دینی، با توجه به مقاصد شریعت، و نه صرفاً استنباط حکم اجزا بدون در نظر گرفتن تمام ابعاد مسئله. از این‌رو، بهره‌گیری از رهیافتی جامع‌نگر تحت زعامت فقیه در سیاستگذاری عمومی ضروری به نظر می‌رسد. این نگاه، نشان‌دهنده این است که فقه در نظام اسلامی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان ابزاری برای اداره جامعه و تحقق اهداف دینی عمل می‌کند. در جمع‌بندی، می‌توان گفت که سیاستگذاری در جمهوری اسلامی به عنوان نظامی که مدعی تحقق اهداف شریعت است، با توجه به بن‌مایه‌های فقهی، حقوقی، عقلی و منطقی، باید به گونه‌ای طراحی شود که به اهداف شریعت پایبند باشد. این نگاه، نشان‌دهنده این است که فقه در نظام اسلامی نه تنها به عنوان مجموعه‌ای از احکام فردی، بلکه به عنوان ابزاری برای اداره جامعه

و تحقق اهداف دینی عمل می‌کند. این رویکرد، فقه را به عنوان یک علم پویا و زنده معرفی می‌کند که می‌تواند در عین پابندی به اصول ثابت شریعت، در برابر نیازهای متغیر جامعه نیز پاسخگو باشد.

References

1. Ahmadi Tabatabai, Seyed Mohammad Reza. (2009). The Concept of Happiness: The Methodological Key to Understanding Islamic Thought, Methodology in Islamic Political Studies. Tehran: Imam Sadiq University. [In Persian]
2. Alavi, Seyed Mohammad. (2015). Diplomacy and Foreign Policy of Iran. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [In Persian]
3. Alidoust, Abolghasem. (2005). Jurisprudence and the Objectives of Sharia. Fiqh Ahl al-Bayt Quarterly, 41. [In Persian]
4. Alidoust, Abolghasem. (2009). Jurisprudence and Expediency. Tehran: Islamic Research Institute for Culture and Thought. [In Persian]
5. Allamah al-Hilli, Hasan ibn Yusuf. (1992). Qawa'id al-Ahkam. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami. [In Arabic]
6. Al-Shahid al-Awwal, Muhammad ibn Makki. (1980). Al-Qawa'id wa al-Fawa'id fi al-Fiqh. Researched by Abdulhadi Hakim. Najaf: Muntada al-Nashr. [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/13011>)
7. Al-Shahid al-Thani, Zain al-Din ibn Ali. (1992). Masalik al-Afham. Qom: Mu'assasat al-Ma'arif al-Islamiyyah. [In Arabic]
8. Amid Zanjani, Abbas Ali. (1998). Political Jurisprudence, Vol. 2, Vol. 8. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
9. Amid Zanjani, Abbas Ali. (2005). Political Jurisprudence, Vol. 1. Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
10. Anderson, J. E. (1994) "Public policymaking: An introduction", Boston: Houghton Mifflin Company.
11. Bahrami Ahmadi, Hamid. (2011). Jurisprudential Rules. Tehran: Imam Sadiq University. [In Persian]
12. Bujnurdi, Sayyid Hassan. (1998). Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah. Qom: Al-Hadi Publishing. [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/13009/1/0>)
13. Constitution of the Islamic Republic of Iran. (1989). Principles 2, 3, 4, and 43. [In Persian]
14. Ghazali, Abu Hamid Muhammad ibn Muhammad ibn Muhammad. (1993). Al-Mustasfa min Ilm al-Usul. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. [In Arabic] (<https://www.noorlib.ir/View/fa/Book/BookView/Image/3920>)
15. Gorji, Abolghasem. (1998). History of Jurisprudence and Jurists. Tehran: Samt. [In Persian]
16. Hakim, Seyed Monzer. (2003). A Look at the Stages of the Evolution of Shiite Jurisprudence. Translated by Saeed Nejat. Fiqh Quarterly, 38, Fall, 274-340. [In Persian]
17. Ibn Ashur, Muhammad Tahir. (2000). Maqasid al-Shariah. Jordan: Dar al-Nafa'is. [In Arabic] (<http://lib.efatwa.ir/47361/1/0>)
18. Ibn Manzur, Muhammad ibn Mukarram ibn Ali, Abul-Fadl, Jamal al-Din. (1994). Lisan al-Arab, Vol. 15. Beirut: Dar al-Fikr for Printing, Publishing, and Distribution - Dar Sadir. [In Arabic] (<http://lib.efatwa.ir/40707/1/1>)
19. Imam Khomeini, Ruhollah. (1989). Sahifeh-ye Noor. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
20. Imam Khomeini, Ruhollah. (1999). Sahifeh-ye Imam, Vol. 28. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
21. Imam Khomeini, Ruhollah. (2013). Velayat-e Faqih: Islamic Government. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]
22. Jannati, Mohammad Ebrahim. (1995). Periods of Jurisprudence and the Manner of Its Expression. Tehran: Kayhan. [In Persian]
23. Javadi Amoli, Abdullah. (2006). Theology. Qom: Esra. [In Persian]
24. Kay, Adrian (2006), The dynamics of public policy: Theory and evidence, Cheltenham, Edward Elgar.
25. Kazemi, Ali. (2016). Economy and Politics in Iran. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
26. Khorasani, Reza. (2020). The Methodological Difference Between Traditional Political Jurisprudence and Governmental Jurisprudence. Rahbord-e Farhang, 51, Fall, 143-173. [In Persian]
27. Lasswell, H. D. (1951) "The Policy Orientation, In The Policy Sciences", edited by Daniel Lerner and Harold D. Lasswell, Ch. Palo Alto, California: Stanford University Press
28. Makarem Shirazi, Nasser. (1990). Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah. Qom: Imam Ali ibn Abi Talib School. [In Persian]
29. Makarem Shirazi, Nasser. (1990). Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah. Qom: Madrasat al-Imam Ali ibn Abi Talib (AS). [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/27546/2/7>)
30. Mazaheri, Mohammad Hossein. (2004). History of Shiism. Tehran: Islamic Culture Publishing Office. [In Persian]
31. Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi. (2006). Political Theory of Islam. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]
32. Meshkani Sabzevari, Abbas Ali, Nikbin, Mehdi, Rhedar, Ahmad, & Meshkani, Mohammad Reza. (2013). Governmental Jurisprudence: The Final Software for Managing Society in the Evolutionary Process of the Islamic Revolution. Islam and Management Research Quarterly, 6, Spring and Summer, 45-90. [In Persian]
33. Mirbagheri, Seyed Mohammad Mehdi, Abdollahi, Yahya, & Norouzi, Hassan. (2016). Governmental Jurisprudence from the Perspective of Martyr Sadr (RA) with a Review of the Characteristics of System Jurisprudence. Rahbord-e Farhang, 36, Winter, 61-86. [In Persian]
34. Mirbagheri, Seyed Mohammad Mehdi. (2012). Behavioral Analysis of Constitutional Scholars Based on the Wisdom of History. Public Culture Quarterly, 16, December, 14-27. [In Persian]
35. Mishkini, Mirza Ali. (1996). Istilahat al-Usul wa Mu'zam Abhathiha. Qom: Al-Hadi Publishing. [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/13055/1/0>)
36. Motahhari, Morteza. (2015). Introduction to Islamic Sciences. Qom: Sadra. [In Persian]
37. Mousavi, Seyed Hassan. (2018). Analysis of Economic Policies in Iran. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
38. Mustafawi, Hasan. (1982). Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim. Tehran: Markaz al-Kitab for Translation and Publishing. [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/71460/1/4>)
39. Naeini, Mirza Mohammad Hossein. (2003). Tanbih al-Ummah wa Tanzih al-Millah. Edited and researched by Seyed Javad Vara'i. Qom: Bustan-e Ketab. [In Persian]
40. Najafi, Muhammad Hasan. (n.d.). Jawahir al-Kalam. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
41. Parsons, Wayne (2010), "Modernism redux: po -mo problems and hi -mo public policy", in John Fenwick edited public management in the post -modern era: Challanges and prospects, Northampton, Edward Elgar, pp. 12 -38.

42. Rahimi, Mahmoud. (2017). Culture and Politics in Contemporary Iran. Tehran: Elm Publishing. [In Persian]
43. Saadi, Hossein Ali, & Tamaddon, Hamid Reza. (2019). A New Exploration into the Role of Sharia Objectives in the Area of Flexibility. 14, Spring and Summer, 209-234. [In Persian]
44. Saadi, Hossein Ali. (2015). Jurisprudence and Civilization Building. Mashreq-e Mowood Quarterly, 34, Summer, 23-38. [In Persian]
45. Sadr, Sayyid Muhammad Baqir. (1990). Iqtisaduna. Beirut: Dar al-Ta'aruf for Publications. [In Arabic]
46. Shabkhiz, Mohammad Reza. (2013). Academic Principles of Jurisprudence. Qom: Lohqa Publishing. [In Persian]
47. Shafiei, Mohammad. (2019). Public Policy in the Islamic Republic of Iran. Tehran: Amir Kabir Publishing. [In Persian]
48. Shafritz, Jay M., Russell, E. W., Borick, Christopher P., Hyde, Albert C. (2008) "Introducing Public Administration", London: Pearson.
49. Shahabi, Mahmoud. (1996). Periods of Jurisprudence. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]
50. Shariati, Ruhollah. (2003). The Nature of Political Jurisprudential Rules. Political Science, 21, Spring. [In Persian]
51. Shariati, Ruhollah. (2015). Political Jurisprudential Rules. Tehran: Islamic Sciences and Culture Academy Press. [In Persian]
52. Shatibi, Ibrahim ibn Musa. (2003). Al-Muwafaqat fi Usul al-Shariah. Researched by Abdullah Daraz. Beirut: Dar al-Kutub. [In Arabic] (<http://pdf.lib.efatwa.ir/92002/1/1>)
53. Smith, K. B., Larimer, C. W. (2013) "The Public Policy Theory Primer", Boulder, Colorado :Westview Press.
54. Sobhani, Jafar. (2001). The Philosophy of Jurisprudence and a Review of the Article "Jurisprudence in the Balance." Islamic Theology Quarterly, 37, Spring, 97-111. [In Persian]
55. Tahanawi, Muhammad Ali. (1745). Kashshaf Istilahat al-Funun wa al-Ulum. Beirut: Maktabat Lubnan Nashirun. [In Arabic] (<http://lib.eshia.ir/73072/0/1>)
56. Tashkiri, Mohammad Ali. (2009). Maqasidi Jurisprudence and Its Validity with a Look at the Method of Martyr Sadr. Andisheh-e Taqrib Quarterly, 18, Spring. [In Persian]
57. Wilson, Richard (2006), "policy analysis and policy advise", in Michael Moran and others edited the oxford hand book of public policy, oxford, oxford university press, pp. 152 -168.
58. Zarouq, Nasir. (2009). Maqasid al-Shariah al-Islamiyyah fi Fikr Sayyid Qutb. Cairo: Dar al-Salam. [In Arabic] (<http://lib.efatwa.ir/46902/1/169/%D8%B2%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%82>)